



آنها با مهارت بی نظیری از صخره های بالا می رفتند و خود را در طبیعتی تقریباً هم‌رنگ خود استتار می کردند. دور از دسترسی انسان ها می خوابیدند و خود را از گزند انسان ها، گرگ ها، کفتار ها و پلنگ ها (در دهنا ما پلنگ مول) حفظ می کردند. دید قوی شاهین وار و شنوائی و بویائی بی بدیل آنها نگهبان آنها بود.



چوپان ها و عشایر و حتی شاهان و امیران با حسرت از زیر صخره های صعب العبور به خرامیدن تکبرآمیز اشکارها می نگریستند. انسان ها گاه آنها را با مرارت و سختی شکار می کردند.

اما دو اختراع این برتری جسمی و روحی این فاتحان صخره ها را به نفع انسان های خون آشام و بیرحم بهم زد. تفنگ و دوربین. انسان با تفنگهای مجهز به دوربین انتقام تاریخی زبونی خود را از این سرفرازان صخره ها و کوه کمر گرفت. انسان دست به انتقام و ریشه کن کردن زد. من در دهناز شاهد این ریشه کن کردن بودم.

گاه که تکای (تکا کودکی که همراه پدر و یا بستگان به چوپانی می رود تا چوپان تک و تنها نباشد و هم تجربه چوپانی کسب کند) پدرم، یاعمو نیت بودم، آنها را در صخره های قره داغ می دیدم. گاه چنان رنگ خاکستری و خاکی موهای زبر و کوتاه، آنها را زمینه صخره ها چنان استار و محو می کرد که فقط از سنگ ریزه هائی از پرتگاه ها به پائین می ریخت به وجود آنها پی می بردم. تفنگ، به ویژه تفنگ دوربرد و دوربین دار، توازن قوا را برهم زد. دیگر تیزبینی، بویائی، تیزگوشی و تندپائی و استتار طبیعی این فاتحان صخره ها کمک نمی کرد. آنها درست کل پنج بهاره را که در بلندترین بخش خوابگاه پشت به گله پاسداری می داد را نشانه می گرفتند.

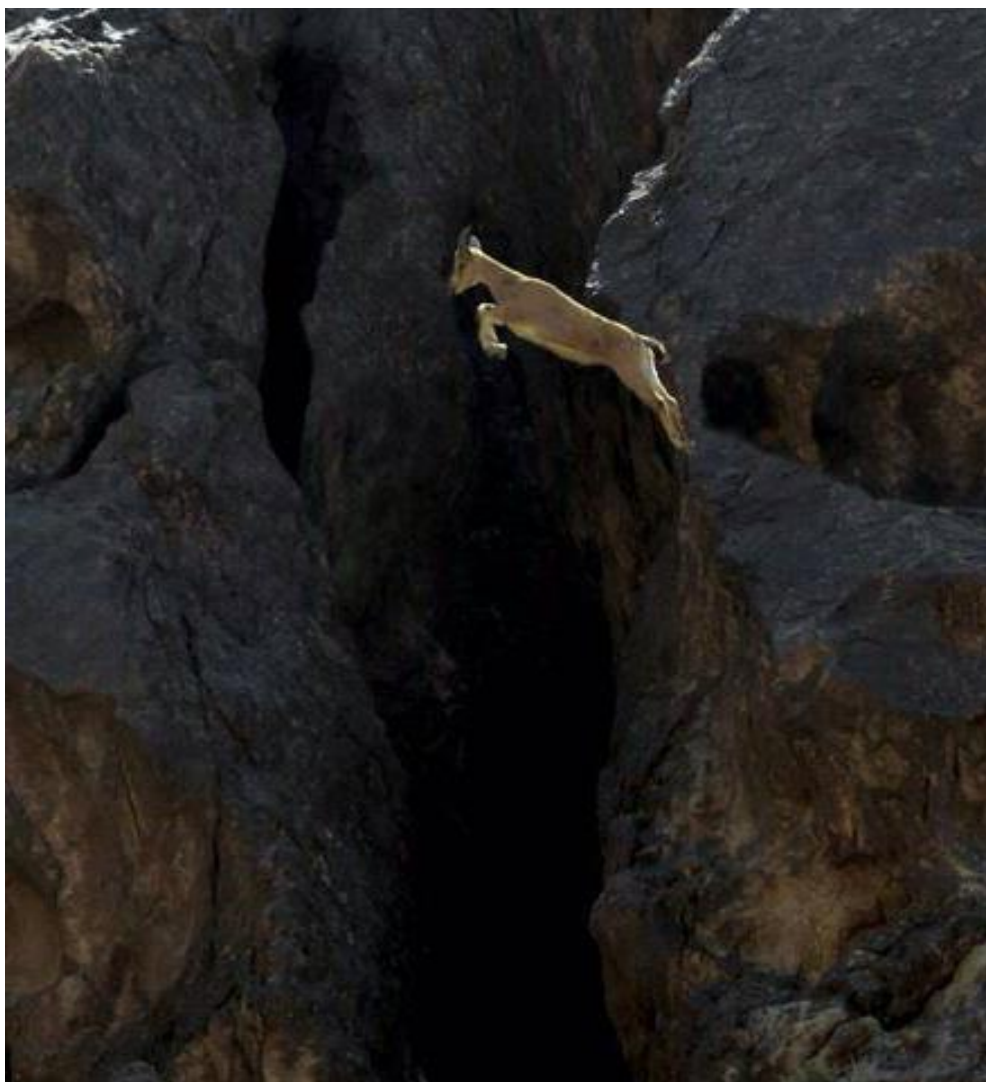
چند شکارچی با تفنگ های عمومن وینچستر و مجهز به دوربین به جان بز، کل، میش و قوچ در بلندی های قره داغ، شین کمر، دوبرار، مرجی جار، انگمار افتادند. آنها میانه شب به بلندی های قره داغ می رفتند و با دمیدن سپیده، بر پیشانی زیبا کهربائی این تیزپویان که سر بر دوش هم نهاده در پای صخره های سوی آبریز نجفدر و آسور استراحت می کردند، نشانه می گرفتند.

شکارچیان خوب می دانستند که رشد شاخ بز و میش در زمستان متوقف می شود و روی شاخ ها حلقه های سالنمای تشکیل می شود. با این لقه های سالنما و بلندی شاخ ها می توان سن آنها را تشخیص داد. آنها همچنین می دانستند اگر آنها شکار گرگ، کفتار، پلنگ و انسان نشوند، حدود ده سال عمر می کنند، ولی آنها با ناجوانمردانه بزغاله، بره، چپش و شیشک را شکار می کردند. شکارچیان از شاخ-بن های خونین کل و قوچ می دانستند که پائیز فصل جفت گیری است و زمستان میش و بز آبستن هستند و بهار بره و بزغاله باید یک ماه شیر بخورند تا علفخور شوند، ولی آنها با ناجوانمردانه گله های باردار را که آهسته تر از معمول گشت می زدند و از سوز سرما بلندی ها به دامنه ها پناه می بردند را نیز شکار می کردند.

شکارچیان عمومن به جمع شلیک می کردند، کل و قوچ زیبا و مغرور بزرگتر بودند و بیشتر مورد اصابت قرار می گرفتند ولی میش، بز، بره و بزغاله و حتی شیشک ها و چپش های باردار هم در امان نبودند (شیشک بره بالغ و چپش بزغاله بالغ). در بلندی های قره داغ که دست قانون شکار به آن نمی رسید، شکارچیان تمام سال شکار می کردند و برایشان مهم نبود فصل بارداری میش و بز است یا دوران جفت گیری. فصل برف و باران طوفان بی پناهی و گرسنگی است یا تابستان گرم پر نعمت.



بارها، وقتی صبح زود برای آبیاری و یا جمع آوری علوفه، همراه پدرم سر کار می رفتم با شکارچیان برخورد می کردم. دزدانه می رفتند و سلام و علیک نمی کردند و شناسائی نمی دادند، از سنگینی بارشان و بوی خون تازه می دانستم که از شکار باز می گردند.



اگر نخسین تیر شکارچیان به خطا می رفت و به اصطلاح آنها اشکارها رم می کردند، دست خالی به خانه بر می گشتند. ماهرترین شکارچی ها قادر به شکار اشکارها در هشیاری مطلق و سوء ظن کامل و برقراری دیدبانی آنها نبودند. آنها تنها در استراحت سحرگاهی و یا در فاصله کوتاه پس از برخاستن و پیش از سازماندادن دیده بان غافگیر می شدند.

در این دوران، من عاشق طبیعت دهنار بودم. کوه ها، رود، دره ها، قله ها، صخره ها، چشمه ها و دریاچه ها، اشکار و کبک ها. در عشقشان، دائمی، ترانه های محلی مازندانی زمزمه می کردم. اما ترانه های محلی موجود، جوابگوی این عشق سوزان من نبود. شروع به سرودن دوبیتی ها مازندرانی کردم. عظمت کوهستان های البرز، قله های پر برف، دریاچه زمردین تار و هویر، سکوت و طراوت جانبخش بامدادان کوهستان مرا مفتون می کرد. آواز بهارانه کبک های، سار ورس" با بوی خوش صمغ، آواز و جوشش چشمه سارا، مراتع پر لاله جمندا و دامنه های ماز می مدهوش می کرد. دیگر پای بر روی زمین نبود بالای ابرهائی که تن سفیدشان به قله های دوبرار، شین کمر و زرین کوه می سائیدند، پرواز می کردم.



نسل کشی بزها و میش های کوهی قلم را به درد می آورد و مستی و نشاط مرا به اندوهی جانکاه بدل می کرد. به ویژه این شکارچیان نسبتن مرفع بودند و نیازی به این شکار نداشتند. فقط یک تفریح، سرگرمی و یک لذت خشن و حیوانی پشت آن خوابیده بود. وقتی به مطلب فکر می کردم، قصه به خاطر می آمد:

شیر و شکارچی

یک نفر شکارچی از دره پائین رفت. اتفاق نبا شیری روبرو شد. بیچاره رنگ از صورتش پریده، بنا کرد به لرزیدن.
شیر گفت: نترس و آسوده باش که منبه تو کاری ندارم، برای اینکه امروز طعمه خودم را بدست آورده خورده ام، دیگر احتیاجی به کشتن تو ندارم. زیرا ما نمی کشیم، مگر وقتی که ضرورت مقتضی شده گرسنه و محتاج آن باشیم. ولی انسان وقتی می کشد برای هوای نفس می کشد و عجب آنکه از کشتن هم لذت می برد.
این بگفت و راه خود گرفت و برفت.

چند تا از سروده های آن دوران را هنوز به یاد دارم، اما بیشتر آنها در تعقیب و گریز زندگی مخفی و مهاجرت های گوناگون از بین رفت:



کهو گردن، بچا نرم وای دور
چپون، گرم سیو، لم چوغای دور
تکا بیارده گرماس آ لور ا پندیر
گهره ی خو، چپون ت نجوای دور

Kaho gerden, becha narme vaye dour
Chapoun, garme sioo, lam-choghaye dour
Taka biarde gemas a lour o pandir
Gahre khoo, chapoun te najvaye dour

فدای نسیم نرم و خنک کهو گردن شوم
فدای بالاپوش گرم و سیاه چوپان شوم
تکا گرماس و لور و پنیر آورد
فدای خواب خوابگه گوسفندان و نجوای چوپان شوم
گرماس: مخلوط ماست و شیر
لور: فروارده شیر، شبیه پنیر

تار دریو، ماز پره نگینه
چمندا پرگل، سوز و رنگینه
چپون لله وا، پر کنده کو ر
دپاته رمه ی، چپون کمینه؟

Tare deryou, Maaz pare nagine
Chemenda per gele, souz o rangine
Chapoune lalevaa, per kende ko re
Depate rameye, chapon kemine?

دریاچه تار نگین کوه پایه های ماز است
چراگاه چمندا سبز و پر گل است
نی چوپان کوهستان پر می کند
چوپان رمه ای که پخش شده و آرام مشغول چراست، کیست؟
ماز: دامنه های قره داغ
چمندا: چراگاهی بین روستای هویر و دریاچه تار



چمندا: صد و ده کیلومتری تهران از جاده فیروز کوه، پنج کیلومتری روستای هویر، چهار
کیلومتری دریاچه تار

شین کمر تک آ افتاب بوسه
ماز پر، اشکار خو برمسه
وره تازه شه مار سینه بیته
تفنگدار، ت بال بوینم بشکسه

Shin Kamere tek aa Eftabe biuse
Maze par, eshkare khou baremese
Vare taze she mare sine baite
Tefengdar, te baal bavinem beshkeste

آفتاب بر چکاد شین کمر بوسه می زند
اشکارهای دامنه ماز تاز از خواب بیدار شدند
بره تازه پستان مادر به دهن گرفت
تفنگدار، آرزو می کنم دستت بشکند
شین کمر: بلندترین قله سنگی قره داغ.

امسال دهنار کوه، پر کوک هسه
سאהه دپات، وشون ساز کوک هسه
دل ملهم، کوکا نشوئین امرو ش کلی
مه دل سرشور غم، چ نازوک هسه؟

Mesal Dehnare kouh, pre kouk hasse
Saahe depat, veshoune saaz kouk hasse
Dele malham, kouka nashouin emro she keli
Me del sarshour gham, che nazouk hasse

امسال کوه های دهنار پر از کبک است
غروب هنگام، ساز کبک ها کوک است
مرهم دلم، کبک ها امشب به لانه هایتان نروید
دلم چه پرغم و نازک است امشب؟

ب خون بوئی دوربین دار وینچستر
کشنی میش آ بز، دوشا و قسر
کال رحم اشکارچی نزن ت ترنه مار ر
وره سرنکنده ماز رف، سرما سوزدار ر

Be khoun baoui dourbindar Winchester
Kesheni mish aa bez, dousha o ghesser
Kale rahm eshkarchi nazen te tarne mar re
Vare sar nakende maaze rafe, serma souzdar re

نابود شوئی تفنگ وینچستر دوربین دار
میش و بز هم شیردار هم نژائیده را می کشی
شکارچی بیرحم، مادر تازه زائیده را نزن
بره از سرما سوزدار دامنه های قره داغ جان سالم بدر نمی برد

الا تفنگ ت ر بخون بوینم
اشکارچی من ت ر انسون بوینم
ماز پر و چمندا سبز و پرگل
اشکار کل و نر، چرون بوینم

Ala tefang tere bekhoun bavinam
Eshkarchi men tere ensoun bavinam
Maaz par o Chamenda sabs o per gel
Eshkare kal o nar, charoun bavinam

تفنگ، آرزو می کنم نابود شوی
شکارچی، آرزو می کنم انسان شوی
دامنه های ماز و چراگاه چمندا را سبز و پرگل
بز نر و قوچ کوهی در چرا کنان آرزو می کنم



قره داغ

بریده فشرده شده از کتاب «گذرگاه‌های پر سنگلاخ - خودزندگینامه»، احد قربانی دهناری

۳ مهر ماه ۱۳۹۵

احد قربانی دهناری

گوتنبرگ، سوئد

ahad.ghorbani@gmail.com

<http://ahad-ghorbani.com>

<http://www.facebook.com/ahad.ghorbani.dehari>

<http://telegram.me/ahaddehnari>